هیلعاوه

لزوم اسوه قرار دادن رسول الله و احیای سنّت‌های اسلامی

مراهچ سلجم - ق.ه ۱٤۱٤ هنس - مّظعملا نابعشلا هنمیذ
سّدقم دهشم

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
و صلى الله على محمد و آله الطاهرين
و لعنة الله على أعدائهم أجمعين
من الآن إلى يوم الدين

لزوم تبعیّت از سنّت رسول خدا در تمام شئون ظاهری و باطنی

در قرآن آیه‌ای داریم:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾.[1]

«رسول الله برای شما اُسوهٔ نیکویی است؛ آنکسانی‌که ایمان به خدا دارند و زیاد ذکر خدا را می‌گویند، و مقصد و مقصود و ایمان ابدی دارند، اینها رسول خدا را اُسوه قرار دهند. در هر شأنی از شئون ظاهری و باطنی، غذا و لباس و کسب و کار و... باید به بنابل او رفت!»[2]

توطئهٔ دشمنان اسلام بعد از سقوط عثمانی

مسلمانها تا قبل از انقراض حکومت بنی‌العباس به دست هلاکوخان، دارای تشکّل بودند و حکومت اسلامی بود و دارای وحدت کلمه بود، گرچه حکّام جائر بودند؛ ولی چون اساس اسلام بود، قُضات در شهرها و بلاد منصوب می‌شدند. آن تشکّل از بین رفت؛ یعنی گرچه حکومت، حکومتِ جائر و ظالم بود، لیکن از بین رفتن آن برای مسلمین ضرر داشت و ضررش آن بود که وحدت از بین رفت. و این در زمینه‌های قرن هفتم بود.

این اختلاف که باید همیشه به اسلام و خوب هم بزنند، و خوب حساب کردند که باید همیشه به اسلام توسری بزنند. لذا بعد از فتح عثمانی، مملکت واحد عثمانی را به نوزده قسمت تقسیم کردند و

دشمنان اسلام بعد از سقوط عثمانی توانستند با حکومت نابالغ به دست هلاکوخان، دارای تشکّل بودند و حکومت اسلامی بود و دارای وحدت کلمه بود، گرچه حکّام جائر بودند؛ ولی چون اساس اسلام قُضات در شهرها و بلاد منصوب می‌شدند. آن تشکّل از بین رفت؛ یعنی گرچه حکومت، حکومتِ جائر و ظالم بود، لیکن از بین رفتن آن برای مسلمین ضرر داشت و ضررش آن بود که وحدت از بین رفت. و این در زمینه‌های قرن هفتم بود.

این اختلاف که باید همیشه به اسلام و خوب هم بزنند، و خوب حساب کردند که باید همیشه به اسلام توسری بزنند. لذا بعد از فتح عثمانی، مملکت واحد عثمانی را به نوزده قسمت تقسیم کردند و

---

1. سوره احزاب (۳۳) آیه ۲۱.
2. تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۲۷۷ - ۲۸۵.
3. تهذیب الأحکام، ج ۳، ص ۱۱۴.
4. تهذیب الأحکام، ج ۱۸، ص ۴۰۳ - ۳۰۷.
5. الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۱۱، تعلیقه؛ الاحتجاج علی أهل اللجاج، تألیف: دکتر حمید عنایت، ص ۳۰، به نقل از الاحتجاج علی أهل اللجاج.

برای هر کدام یک رئیس و سلطانی گذاشتند، و آنها را تطمیع کردند و برای حفظ حیثیّت و کیان خود، شخصیّت آنها را در دست گرفتند و بر دهه صفت و نوکر مآب کردند. حیثیّت، شرف، خانواده، عزّت و شخصیّت آن سلطان در دست آنها بود؛ گاهی تهدید و زمانی تطمیعش می‌کردند. و خلاصه عزّت و عظمت و شرف و اعتبار و مال و حیثیّت مسلمین را بردند![1]

وزیر خارجهٔ انگلستان: «باید قرآن را از میان مسلمین کنار زد!»

لرد کرزن، وزیر خارجهٔ معروف انگلستان ـ که از مستشرقین است ـ برای از بین رفتن مسلمین خیلی زحمت کشید! در زمان گلادستون که قرآن را در مجلس اعیان برداشت و گفت: «ما نمی‌توانیم حکومت کنیم مگر اینکه آن را از بین ببریم!» گفتند: «چگونه می‌توانیم آن را از بین ببریم؟» در آنجا سالنی بزرگ بود که فرش یکپارچه‌ای در آنجا قرار داشت و در آخر سالن میزی بود و قرآن بر روی میز بود، و رفتن پیش قرآن مقدور نبود مگر اینکه پا بر روی فرش بگذارند. لرد کرزن گفت: «چه کسی می‌تواند آن قرآن را بردارد بدون اینکه پا بر روی فرش بگذارد؟» نمایندگان گفتند: «ممکن نیست!» او گفت: «بسیار آسان است!» و شروع کرد به کنار زدن گوشه‌ای از فرش، و همینطور کنار زد تا رفت و در کنار قرآن قرار گرفت و گفت: همینطور که من این فرش را کنار زدم، باید قرآن را از میان مسلمین کنار زد و آن را از میان برداشت!

این حرف خیلی عجیبی است! این حرف را حدود صد و بیست سال قبل گفت. از آن به بعد انگلیسهای بی‌شرف و بی‌اصالت و بی‌حیا و بی‌شرم و پست و قبیح، بی‌شرمانه و قبیحانه دست به کار شدند و به بدترین وجهی نظرات خودشان را اعمال کردند.

اگر کسی تاریخ مشروطیّت را ـ که خیلی روشن است ـ بخواند، می‌داند که: اینها چقدر ذلّ هستند! اینها آنقدر ذلّت و پستی دارند که اخیراً حکم لواط را قانونی کردند و از مجلس گذراندند!

حمله به قانون اسلام و قرآن توسط فراماسونرهایی از ایران

با این درجه از پستی، به قانون اسلام و قرآن حمله کردند! به وسیلهٔ فراماسونرهایی مانند: جمال‌زاده، آخوندزاده، تقی‌زاده، سیّد ضیاء و... به اسلام و علما حمله‌ور شدند و گفتند: «اصولاً ایران به کمال خود نمی‌رسد مگر اینکه از فرقِ سر تا کف پا فرنگی بشود!»[2] عدّه‌ای از اینها مانند: سیّد نصرالله تقوی و شیخ ابراهیم زنجانی و تقی‌زاده، مجلسی تشکیل دادند و در همان مجلس حکم اعدام شیخ فضل‌الله نوری را دادند، و دیگر نمی‌دانستند که این صد در صد به دست انگلستان است.

در زمان رضاشاه فقط چهارده نفر عمامه داشتند

در زمان رضاشاه رسماً قرآن و وعظ و خطابه و بیانِ معارف و مسائل دینی به‌کلّی ممنوع بود، و در طهران فقط چهارده نفر عمامه داشتند! زیرا عمامه را از سر طلّاب و علما برداشتند و لباسهای آنها را پاره می‌کردند، و اگر غیر از آن عدّه کسی منبر می‌رفت، او را به عنوان مجرم به کُمیسری[3] می‌بردند.

آنها در مقابل حوزه‌های علمیّه زجف و قم، دانشکدهٔ معقول و منقول تشکیل دادند. علی‌اصغر حکمت، آن را تأسیس کرد و رئیس آنجا بود، و برای اینکه در آنجا آخوندها و طلبه‌های دربار ی تربیت کنند ـ و این کار را هم کردند ـ عدّه‌ای هم به آنجا آوردند و... .[4] پس از آنکه قدرت دستگاه به واسطهٔ جنگ بین‌الملل و فرار رضا خان ضعیف شد، و مردم سر از گریبان بیرون آوردند و گفتند: «این گُرگان آدمخوار همه چیز ما را از بین بردند!» و با آنها به مقابله برخاستند؛ آنها سیاست خود را عوض کردند، تا اینکه دانشگاههای دیگری تأسیس کردند و میدان فعالیّت را

---

[1] ج ٦، □□□□□ □□□□□، ص ١٢٦؛ □□□□ □□□□□ □□□□□، ج ٣، ص ٨٩.

[2] ص ١٧٦؛ □□□□□ □□□□□، ص ٢.

[3] سال پنجم، مسلسل ٣٦، سر مقاله شماره ١، ص ٢.

[4] کلانتری.

1جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به □□□ □□□□□ □□□□□، ج ٢، ص ٣٠٩.

2جهت اطّلاع بیشتر بر مضرّات دانشکده معقول و منقول، رجوع شود به □□□ □□□□□ □□□□□،

توسعه دادند، و دیدند دیگر احتیاجی به دانشکدهٔ معقول و منقول ندارند و آن را تعطیل کردند!

حربهٔ ملّیت و ملّیگرایی برای مقابله با قرآن و اسلام

اینها در راه مقابلهٔ با قرآن و اسلام با حربهٔ ملّیت و ملّیگرایی و اینکه ملّتها خود باید تصمیم گیرنده باشند، پان‌عربیسم و پان‌ایرانیسم و... را مطرح کردند، و مردم را بدین وسیله به دام اندختند و گول زدند.[1]

خود من دیدم در زمان رضاخان ملعون، کتابچهٔ چند صفحه‌ای چاپ کرده بودند که در یکی از صفحات آن، عکس عربی که در یک دستش کتاب بود و در دست دیگرش سوسماری که آن را صید کرده بود، و در زیر آن نوشته بود:

ز شیر شتر خوردن و سوسمار *** عرب را به جایی رسیده است کار

که تاج کیانی کند آرزو *** تفو بر تو ای چرخ گردون تفو[2]

و این شعر از فردوسی است! و پشت آن نوشته بود:

«هدیه آوردن اعرابی به بارگاه و دربار سلطنت!»

این هدیه چه بود؟ ۱. سوسمار ۲. کتاب، یعنی قرآن! و این خیلی مهمّ است! و آنها تا این حدّ پیشرفت کردند! فراماسونها روی این مطالب کار می‌کردند،[3] و هنوز هم در تمام این محافل و مجالس دارند و می‌خواهند بگویند که: ﴿وَلَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾[4] درست نیست، و می‌خواهند آن را بردارند.

پس از آنکه دیدند مردم از دانشگاه معقول و منقول خیلی استقبال نمی‌کنند و آن دانشگاه خود به خود تعطیل شد، شروع کردند: کسبه را به کُمیسری می‌بردند و کلاه آنها را برمی‌داشتند و به آنها می‌گفتند: یا شاپو بپوشید یا کاسکت. و به این قسم با آنها مقابله می‌کردند. مدارس را مختلط کردند، پسران و دختران باید با هم درس می‌خواندند. حجاب را از بین بردند بودند. همهٔ اینها در واقع مقابلهٔ با اسلام و علما بود!

اینها خیال می‌کردند که می‌توانند حوزه را هم از بین ببرند، ولی ندیدند نشد؛ مرحوم آیة الله حاج شیخ عبدالکریم حائری و مرحوم آقا سیّد ابوالحسن اصفهانی و مدرّسین و علمای حوزه‌ها مشغول کار خود هستند، و دل و باطن مردم هم نمی‌پذیرد.

لذا در همین زمان اخیر هم که هویدا آمده بود و با بعضی از همین سران مشورت می‌کرد ـ پس از اینکه در مسئلهٔ انجمن‌های ایالتی و ولایتی، با اعلامیّه‌های آیة الله خمینی و معاضدت علما و مردم، آنها شکست خوردند ـ اینها به هویدا گفتند: بیایید ما خودمان را حفظ کنیم! هویدا که خیلی باهوش و جا افتاده و شیطان بود، گفت:

باید به شرفِ عرض برسانیم و روی این مسئله مطالعه کنیم؛ زیرا قبلاً این کار شد و نتیجه نگرفتیم! (یعنی همان دانشگاه معقول و منقول)

از بین رفتن جامع الأزهر به دست فراماسونهای مصر

مسجد جامع الأزهر که به دست شیعه ساخته شده بود ـ یعنی به دست خلفای فاطمیّون که از سادات و شیعیان بودند، بنا گردیده بود و قدمت هزار ساله دارد ـ به دست فراماسونها در مصر از بین رفت.

جمال عبدالناصر آمد و در مقابل جامع الأزهر، عمارت چند طبقه‌ای به عنوان جامعة الأزهر ساخت، و درسهای فقه و اصول و انگلیسی و ریاضی و دروس جامعه شناسی و... را جزء برنامه‌های درسی آنجا قرار داد، و راه را برای دختران در آن جامعه باز کرد که پسران و دختران در آنجا درس بخوانند، و شهریّه قرار داد. و به کسی هم نگفت که به جامع الأزهر نروید

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به □□□ □□□□□ □□□□، ج ۳، ص ۱۶۳؛ □□□□ □□□□□، ج ۶، ص ۹۱، ص ۱۷۷؛ □□□□□ □□□□.

[2] این دو بیت منسوب به فردوسی است که در □□□□□□□، نامهٔ رستم فرّخزاد به سعد بن أبی‌وقّاص، آمده است. (محقّق)

[3] رجوع شود به □□□ □□□□□ □□□□، ج ۳، ص ۱۶۶؛ ج ۴، ص ۱۷۹.

[4] سوره أحزاب (۳۳) آیه ۲۱.

و درس‌های آنجا را نخوانید؛ بلکه با تشویق شرکت‌کنندگان در آن دانشگاه و با امکانات فراوان و برنامه‌های نو، دیگر آن مسجد جامع و درس عمیق آن از بین رفت.[1]

دانشگاه و حوزه از دو حدت مقصد

این مطلبی که امروزه به گوش می‌رسد که: دانشگاه با حوزه یکی شود، مقصود چیست؟ آیا مراد این است که حوزه از بین برود، یا آنها بیایند به دانشگاه؟! یا دانشگاهیان بیایند به حوزه‌ها و درس غیر صحیحه و سطحیّه را رها کنند و مانند طلبه‌ها خوب درس بخوانند، این خوب است! لیکن رفتن طلّاب به دانشگاه و قدری از درس متداول آن را خواندن، مانند فلسفه و درسی که خیلی خیلی سطحی است و کسی با خواندن آن به جایی نمی‌رسد، فایده‌ای ندارد و صلاح نیست! این مثل جامع الأزهر و جامعة الأزهر است.

حوزه خیلی مهم است و اصالت دارد! طلّاب باید درس را با دقّت بخوانند! درس حوزه یک روز و دو روز نیست، یک عمر هم کم است.

کسی که □□□□□ □□□□ □□□□□□□□□ را درس می‌گوید، می‌داند چه می‌گوید؛ زیرا زحمت کشیده و مطالعه کرده و فهمیده است و مقصد دینی داشته است.

طلبه‌ها از علم مقصدی جز خدا ندارند؛ انگیزهٔ آنها دینی بوده و نیست، برای کسب مدرک و مدال نیست، انگیزهٔ آنها خداست؛ شهید و علّامهٔ حلّی انگیزه‌شان این بود.

اما علوم دانشگاه این انگیزه را ندارد، آنها به امید کسب مدرک و دینار می‌روند و از امکانات آن استفاده می‌کنند. انسان با فرا گرفتن پاره‌ای الفاظ و اصطلاحات سطحی، باسواد نمی‌شود و با چند اصطلاح فلسفی، فیلسوف نمی‌شود! این فیلسوف‌نماهایی که آمدند و گفتند: «قبض و بسط تئوریک شریعت»[2] واقعاً انسان شرمش می‌شود!! دانشگاه است که چنین افراد بی‌سوادی را تربیت می‌کند که با یاد گرفتن چند اصطلاح، نظر می‌دهند و در مقابل علما اظهار نظر می‌کنند، درحالی‌که از فضل و کمال عاری و خالی و تهی هستند.

اما حوزه اینچنین نیست؛ مطالعه و زحمت و خون دل خوردن و در حجره‌های نمناک با تهی دستی زندگی کردن دارد.

علّامه طباطبائی و آیة الله بروجردی طالب حقیقی علم هستند

مرحوم بروجردی هشتاد و هشت سال داشت، شب‌ها مطالعه می‌کرد، حتّی در تب بیرونی را می‌بست و کسی را به خود راه نمی‌داد و می‌گفت: «من فردا می‌خواهم به طلبه‌ها درس بگویم، باید جوابگوی اشکالات آنها باشم.» و تا آخر عمر مطالعهٔ ایشان ترک نشد، چون دارای اصالت بود.

اما این دانشگاهیان درس نمی‌خوانند و کتاب را نمی‌خوانند و نمی‌فهمند، و می‌گویند: «□□□□□ به درد نمی‌خورد، فلان کتاب به درد نمی‌خورد!» آن‌وقت بی‌سواد می‌آید و به عنوان اجتهاد نظر می‌دهد!

اینها درس‌خواندهٔ کال و نارس هستند. دانشگاه سطحی است؛ آیا تا به حال دیده‌اید یک پروفسور و یک محقّق بیرون بدهد؟![3]

علّامه طباطبائی و آیة الله شیخ عبدالجواد اصفهانی ـ استاد ما در □□□□□ که مرد محقّق و استه و دقیق‌النّظری بود ـ و حاج آقا رضا آسیّد صفی ـ که پیرمردی سالخورده است و الآن حیات دارند[4] و من استحباب □□□□□ را خدمت ایشان خواندم ـ و آقای بروجردی و... اینها اصالت داشتند و دارند.

خلاصه بایستی از آداب و سنن و ملیّتها دست بردارید و به اسلام و پیغمبر و سنّتهای او

---

[1] جهت اطّلاع بیشتر رجوع شود به □□□ □□□□□ □□□□، ج ۲، ص ۳۱۰.

[2] جهت اطّلاع بر نقد این کلام رجوع شود به □□□□□ □□ □□□□□ □□□ □ □□□ □□□□□□□ □□□□□.

[3] جهت تبیین و توضیح این مطلب رجوع شود به □□□ □□□□□ □□□□، ج ۲، ص ۳۱۰.

[4] ایشان مرحوم آیة الله حاج سیّد رضا بهاءالدّینی بودند که به رحمت خدا رفته‌اند. (محقّق)

یتیش پیدا کنیم؛ انگلیسی‌ها و همهٔ خارجی‌ها یکسان هستند، «الکفرُ ملّةٌ واحدة!»[1] و الّا روی خوشبختی
را نمی‌بینیم، مگر اینکه به اصالت خود برسیم! نه اینکه حوزه‌های علمیّه کنار بروند و جواهر و دروس
عمیق فلسفه و حکمت کنار برود و یک ظاهری از فلسفه بیاید.

جمال عبدالناصر می‌گفت: «هر کسی می‌خواهد به اینجا بیاید و هر که می‌خواهد در همان جامع
الأزهر باشد؛ لیکن ما این‌قدر شهریّه می‌دهیم و امکانات داریم و...» در این صورت همه به اینجا
می‌آیند، و آن‌وقت تغییر می‌کند.

رشته رشته کردن علوم برای بعضی اشکال ندارد، و لیکن مجتهد بار آوردن مهم است.

لزوم حفظ لباس طلاب

هزار و پانصد سال شیعه رنج کشید و نسلًا بعد نسل، تا اسلام را به دست ما رساند. و عجیب
این است که دشمنان با یک خَزَفی آن فیروزهٔ گرانبها را از دست ما می‌گیرند!

من در جلد دوّم □□□□□ □□□□□□□□ مفصّل نوشتم و در جلد سوّم و چهارم هم
مطالب دیگری هست.[2]

مقصود ما این است که: ﴿لَّقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾ ضدّ کلام گلادستون است
که می‌گوید: «ما باید قرآن را از دست مسلمانها بگیریم!» و علما را بی‌سواد، مفتخور، عقب
مانده، فانتیک[3] و... معرّفی می‌کند. نه این‌چنین نیست!

لباس پیغمبر بسیار مهم است؛ تا روز قیامت رئیس‌مان پیغمبر است. و امروز هم روز عمامه
گذاری عدّه‌ای از أصدقاء است، اینها باید مراحلی از علم را گذرانده باشند، و علاوه باید مراحلی
از علم را نیز بگذرانند، تا اینکه در مسائل پاسخگوی جامعه باشند؛ و این لباس را بپوشند، و این
لباس را حفظ کنند. این همان لباسی است که بعد از کودتای رضاخان این‌همه با او دشمنی کردند
و آن را پاره کردند و از بدن علما بیرون آوردند.

باید امام زمان را در نظر داشت؛ امام زمان زنده است و امام است! نام امام برحق، اختصاص
به او دارد! او امام است! او امام است! ما اگر بخواهیم، او راه را به ما نشان می‌دهد! تا اینکه ما
به جایی برسیم که دیگر غیب و حضور او برای ما فرقی نداشته باشد.

دنیای ما دنیای پستی است!

اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد

---

[1] □□□□□□□□ □□□□□□□□، ص ٥٥.

[2] □□□ □□□□□ □□□□□ □□□□□□□□ □□□□□□□□، ج ٢، ص ٣٠٦ ـ ٣٢٥؛ ج ٣، ص ١٠٧ و ١١٧ و ١٣٣؛ ج ٤، ص ١٤٠.

[3] □□□□□ □□□□□ □□□□□: «متعصّب افراطی در دین و مذهب.»